جلوه های متفاوت شعر حافظ

مسعودی فرد، جلیل

مسوز آن دل که دلدارش تو باشی‏ به گیتی چاره‏ی کارش تو باشی‏ ز تاب عشق تو دلار دلسوز نه روز از شب شناسم نه شب از روز

این جاست که می‏بینیم حافظ«دلسوز»را درست به همین معنی آورده و زاری فرهاد از جفای شیرین،زبان حال او در گله‏ی از یار شده‏ است.

با یادآوری بیتی از یک غزل دیگر خواجه‏ می‏بینیم که«آشنایی نه غریب است که دلسوز من است»،درست بیان مضمون آن بیت است:

من از بیگانگان دیگر ننالم‏ که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

و آن‏چه آن آشنا کرده و خواجه از او می‏نالد نه از غیر،همان سوزاندن دل حافظ است.پس‏ دور نیست که با آن همه بازی حافظ در ایهام، معنی بیت چنین باشد که:

آنکه دل مرا سوزانده است،آشنایی‏ست نه‏ غریبی و یار من است نه دشمن،و چون من از آن آشنا که خویش من است،بریدم و رفتم،دل‏ بیگانه بر من سوخت.

پایان سخن اینکه درباره‏ی مقصود حافظ از کلمه‏ی«دلسوز»دلیل روشن دیگری هم هست‏ و آن خود شعر اوست.خواجه این کلمه را تنها دو بار به کار برده و هر دو بار به همین معنی.

یکی در همین بیت و بار دیگر در بیت:

غزلیات عراقی‏ست سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد

که بی‏گفت‏وگو دلسوز در بیت مورد بحث ما به معنی سوزاننده‏ی دل و جانسوز است،نه‏ مهربان و غمگسار.

جلوه‏های‏ متفاوت‏ شعر حافظ

دکتر جلیل مسعودی فرد

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی‏ دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی‏ ...زیرکی را گفتم این احوال بین،خندید و گفت‏ صعب روزی،بو العجب کاری،پریشان عالمی‏ ...آدمی در عالم خاکی نمی‏آید به دست‏ عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی(غ.470)1

1-درآمد

شعر حافظ جلوه‏ها و جنبه‏های متفاوتی دارد که تاکنون حافظشناسان و حافظپژوهان‏ از دیدگاه‏های مختلف به بحث و بررسی آن پرداخته‏اند.اما-هم‏چنان‏که از مقاله‏های‏ ماهنامه‏ی حافظ پیداست-هنوز دفتر حافظشناسی بسته نشده است،چون‏که شعر حافظ دفتر زندگی است و زندگی با مظاهر مختلف و جلوه‏های متفاوتش همواره ادامه دارد،در نتیجه ماجرای شعر حافظ نیز پایان‏ناپذیر است.

بنابر عقیده استاد دکتر زرین‏کوب«کسی که می‏خواهد رموز تمام دیوان را با کلید واحدی بگشاید،تمام دیوان را بر روی خویش بسته خواهد یافت.بدون شک،شاعر که‏ تقریبا هر لحظه‏ی عمرش یک تجربه‏ی سرشار و درخشان شاعرانه است نمی‏تواند در تمام عمر به یک تصور،به یک نگرش،و به یک جهان‏بینی محدود مانده باشد... هم‏چنین کشمکش بین عقل و عشق،او را از این که به یک نظام واحد در سراسر عمر و آثار خویش پای‏بند بماند باز می‏دارد.»2

از طرفی به گفته‏ی عین القضات همدانی شعر ناب چون آینه است که هرکسی‏ عکس خود را در آن می‏بیند3و چه آینه‏ای شفاف‏تر و پاک‏تر از جام شراب حافظ و دفتر اشعار اوست؟پس دفتر و دیوان حافظ آینه و جام جهان‏بینی روزگار ماست.هم‏چنین‏ حافظشناسی برای ما به منزله‏ی خودشناسی است.«زیرا که حافظ به مبداء و مرکز فرهنگی که فارسی پاسدار آن است و ما پرورده‏ی آنیم،نزدیک‏ترین کسی است که‏ آشناترین و دم‏سازترین کس.او خیلی خوب می‏داند که غزلش آن‏گاه از حقیقت شعر بهره‏ای به کمال خواهد برد که شعر حقیقت فرهنگ و تمدن ما مردم فارسی زبان شد.»4

جنبه‏های سیاسی و اجتماعی شعر حافظ موضوعی است که در گذشته کمتر به آن‏ توجه شده است.5ولی خوشبختانه در سال‏های اخیر تلاش‏های ارزشمندی در این زمینه‏ صورت گرفته است.شاید نخستین کسی که از این دیدگاه با جامعیت درخور به شعر حافظ نگریسته است،دکتر مصطفی رحیمی است و کتاب«حافظ اندیشه»ی او از معدود کتاب‏هایی است که درباره‏ی حافظ است و با دید و ذهن ادبی نیست بلکه بینش اعتدالی‏ اجتماعی بر آن حاکم است و حافظ را نه شاعری در میان شاعران بلکه اندیشه‏وری فراتر از قول و غزل‏سرایی قدما می‏داند.»6این حرکت تازه در بهار سال 73 به همت آقای‏ بهاء الدین خرمشاهی در انتشار کتابی با عنوان«حافظ»به اوج خود رسید.ایشان در فصل‏ سوم کتاب«اندیشه سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ»را در چهل صفحه بررسی‏ کرده‏اند.با این حال،این موضوع نیاز به تأمل و تفکّر بیشتری دارد و با نگاهی تازه‏ می‏توان به آن نگریست.این مقاله در پی آن است که با نگاهی نو این بعد شعر حافظ را بررسی کند.برای ورود به بحث اصلی این نوشتار آشنایی مختصر با عصر حافظ ضروری‏ است.

2-سقوط ارزش‏ها در عصر حافظ

از نظر سیاسی عصر حافظ یکی از ناآرام‏ترین و آشفته‏ترین دوران‏های تاریخ کشور ماست.«مقارن عصر کودکی او در ایران بلکه‏ در جهان اسلام ملوک الطوایفی حاکم بود و هر سرزمین به دست خاندان حکومت‏گیری اداره‏ می‏شد.»7امیران یکی پس از دیگری می‏آمدند و ستم می‏کردند و پس از چند صباح به دست‏ خون‏خواری دیگر واژگون می‏شدند.در قرن‏ هشتم ده پادشاه در شیراز به حکومت رسیدند. دورانی که خون‏ریزی و توحش بیداد می‏کرد و ریا و تظاهر همه‏ی بافت‏های اجتماعی را فاسد کرده بود8و فساد همه‏ی افراد و طبقات مردم را فراگرفته بود.می‏توان گفت«نابسامانی‏هایی را که فتنه‏ی مغول تحت لوای حکومت ایل خانان‏ بر ایران تحمیل کرد،در قرن هشتم زیر نفوذ مذهب منحط و مصلحتی آن روزگار به اوج خود رسید».9

حافظ در غزل‏های مختلفی از دگرگونی‏ اوضاع سیاسی و اجتماعی و ناسازگاری روزگار و سقوط ارزش‏ها گله و شکایت می‏کند.از جمله‏ در غزل 470 که در آغاز مقاله به آن اشاره شد. هم‏چنین یکی از بهترین نمونه‏های آن‏ شکواییه‏ای است با مطلع

یاری اندر کس نمی‏بینیم یاران را چه شد؟ دوستی کی آخر آمد؟دوست‏داران را چه شد؟

(غ.169)

و از درخشان‏ترین غزل‏های افشاگرانه‏ی او این غزل است:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‏کنند چون به خلوت می‏روند آن کار دیگر می‏کنند (غ.199)

وی از رفیقان حیله‏گر و علمای بی‏عمل به‏ سختی دل‏آزرده است:

درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است‏ صراحی می‏ناب و سفینه‏ی غزل است‏ ...نه من ز بی‏عملی در جهان ملولم و بس‏ ملالت علما هم ز علم بی‏عمل است‏ (غ.45)

در این شهر تقلب‏کنندگان جای صرافان و زرشناسان را اشغال کرده‏اند:

خموش حافظ و این نکته‏های چون زر سرخ‏ نگاه‏دار که قلاب شهر صراف است‏ (غ.44)

و ناکسان جای عاشقان را گرفته‏اند و در آشیانه بلبل،زاغ لانه ساخته است:

سزدم چو ابر بهمن که بر این چمن بگریم‏ طرف آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد

(غ.177)خ‏ و کار خزف و سفال(افراد بی‏ارزش و پست)از لعل(انسان‏های شریف و ارزشمند) پر رونق‏تر شده است:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل‏ زین تغابن که خزف می‏شکند بازارش

(غ.277)

در نتیجه،مصلحت‏اندیشی و تظاهر و ریا و پند و اندرزهای خشک و بی‏روح مذهب‏ مختار است و مدعیان تقوی و صلاح همه جا را فراگرفته‏اند.در این میان حافظ راه نجاتی‏ می‏جوید و به دیر مغان پناه می‏برد تا در آن‏جا آرامش و قراری بیابد:

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه‏ی سالوس‏ کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را سماع وعظ کجا نغمه‏ی رباب کجا

(غ.2)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب‏ چون نیک بنگری همه تزویر می‏کنند

(غ.200)

در این اوضاع و احوال،حافظ آن قدر از ریا و تزویر و فریب متنفر می‏گردد که فقط واژه‏ی«ریا»را 23 بار با نفرت تمام به کار می‏برد10و ستیزه‏جویانه رایاکاران را رسوا می‏کند و چنین است که به باده‏نوشی و رندی و رسوایی و حتا ننگ پناه می‏برد:

باده‏نوشی که درو روی و ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که درو روی و ریاست

(غ.20)

حافظا می‏خور و رندی کن و خوش باش ولی‏ دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

(غ.9)

از ننگ چه گویی کهمرا نام ز ننگ است‏ وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است

(غ.46)

به همین دلیل بارها از جهان و سستی و ناپایداری آن شکایت می‏کند و قصد دارد نظم فلک و نظام جهان را بر هم بزند و جهان دیگری بسازد:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است‏ بیار باده که بنیاد عمر بر باد است‏ ...مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوز عروس هزار داماد است

(غ.374)

و زمانی که به تنهایی موفق به این کار نمی‏شود،جهان را ترک می‏کند:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی است‏ تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است

(غ.43)

و گاهی نیز خودش را به امید آینده‏ی خوب تسکین می‏دهد و گله و شکایت را رها می‏کند:

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند چه جای شکر و شکایت ز نقش نیک و بد است‏ چو بر صحیفه‏ی هستی رقم نخواهد ماند

(غ.179)

3-حافظ شاعری ایدئولوژیک و مصلح اجتماعی

هم‏چنان‏که ذکر شد حافظ قصد دارد نظام ستم‏گرانه‏ی جهان را بر هم زند و نظم‏ نوینی یه وجود آورد که در آن انسان آرمانی ساخته شود.پس به عنوان یک انسان‏ آزاداندیش و خردمند تنها به تزکیه‏ی نفس و اصلاح افراد نمی‏پردازد بلکه با اصلاح جامعه‏ می‏خواهد فرد را نیز اصلاح کند و به هر دو بعدتوجه خاصی دارد:

چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک

(غ.301)

آدمی در عالم خاکی نمی‏آید به دست‏ عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی

(غ.470)

این‏چنین است که دکتر شفیعی کدکنی‏ صراحتا حافظ را شاعر سیاسی می‏داند و معتقد است در اغلب شعرهای حافظ می‏توان تمایلات‏ ایدئولوژیک و سیاسی او را بازشناخت.11و دکتر مصطفی رحیمی او را شاعر انقلابی و سخت‏ طرفدار دگرگونی می‏داند و می‏گوید:«حافظ به‏ شدت ضد ستم است و ضد قدرت؛و با وجود آن‏ که(متأسفانه)می‏بایستی به مدد آنان زندگی‏ روزمره‏ی خود را بگذارند از افشای ستم آنان‏ خوداری نکرده است.»12اصولا در قلمرو رندان‏ شاهان هیچ‏کاره‏اند و برای تاخت‏وتاز آنان جایی‏ وجود ندارد.

تا چه بازی رخ نماند بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

(غ.71)

می‏توان گفت حافظ غیر از دوره‏ی جوانی‏ که در زمان سلطنت شاه ابو اسحاق گذشته و حافظ زندگی نسبتا راحت و خوشی را در حمایت‏ این پادشاه گذرانده است در بقیه‏ی دوران‏ها شاعر به نوعی درگیر مسایل سیاسی و اجتماعی‏ بوده است.وقتی که امیر مبارز الدین محمد-که‏ رندان او را محتسب می‏نامیدند-حاکم شیراز می‏شود و به فرمان او میکده‏ها را می‏بندند و در دکان تزویر و ریا را می‏گشایند،«مردم از ترس‏ محتسب نفس‏ها را در سینه حبس می‏کنند و جوش امواج دروغ و فریب و تظاهر را با چشم‏ بی تفاوتی می‏نگرند.در تمام شیراز اگر نغمه‏ی‏ مخالف بر می‏خیزد و می‏تواند دل‏ها را تکان‏ دهد و امید بخشد،فقط از کوچه‏ی رندان‏ است...و فقط حافظ است که با محتسب اعلام‏ جنگ می‏کند.اعلام جنگ با یک زاد ریایی‏ که قرآن را دام تزویر می‏کند و خم‏شکنی را وسیله‏یی می‏سازد برای آزار و تجاوز به حقوق‏ دیگران.»13البته حافظ بیش‏تر به وسیله‏ی رمز و کنایه و طنز به مبارزه‏ی غیر مستقیم می‏پردازد و در همین دوره این پیغام دردناک را با طنزی تلخ‏ که مخصوص اوست بیان می‏کند که«پنهان‏ خورید باده که تعزیر می‏کنند»(غ 200)و با نوعی نگرانی که بوی ریشخند می‏دهد آهسته‏ می‏گوید«به بانگ چنگ مخور می‏که محتسب‏ تیز است.»(غ 41)و با رندی تمام محتسب را هجو و تحقیر می‏کند.

درست است که وقتی رند تا جوری به نام‏ شاه شجاع در شیراز به جای محتسب نشست در آغاز امارت،شادخواری دوران بواسحاقی را تجدید کرد و مردم شیراز مژده‏ی رندانه‏ی حافظ «را که دور شاه شجاع است می‏لیر بنوش»(غ‏ 283)مثل سروش غیبی تلقی کردند.اما وقتی‏ که صحبت زهاد کرمان از شاه شجاع در طی یکی دو سال،محتسبی تازه ساخت،حافظ رند باز به خروش آمد و اظهار نارضایتی کرد و بی‏آن که‏آبروی فقر و قناعت را ببرد،با خون‏سردی و جسارت یک رند آشتی‏ناپذیر،زیر لب گفت:14

ما آبروی فقر و قناعت نمی‏بریم‏ با پادشه بگوی که روزی مقدر است

(غ.39)

گنج زر گر نبود،کنج قناعت باقی است‏ آن که آن داد به شاهان،به گدایان این داد

(غ.112)

درویش را نباشد برگ سرای سلطان‏ ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

(غ.154)

این همه آزادگی و عدم تعلق و وارستگی بی‏نظیر است.پس به حق می‏توان به تعبیر آقای خرمشاهی حافظ را مصلح اجتماعی نامید:«حافظ از آن رو مصلح اجتماعی است که‏ با آفت‏های اجتماعی کار دارد،یعنی دردها و فسادها و آسیب‏ها را تا اعماق می‏شناسد و جراح‏وار به نیشتر انتقاد می‏شکافد و آن‏گاه با مهربانی مرهم می‏نهد.ما در طول تاریخ‏ ادبیات‏مان غیر از عصر جدید چنین شاعری نداریم.در دنیای قدیم اصلا مسائل اجتماعی‏ را نمی‏دیدند یا ناگفته می‏گذاشتند...اگر صوفی از جاده‏ی عرفان و زاهد از جاده‏ی شرع و محتسب از جاده‏ی عرف و اخلاق خارج نمی‏شدند حافظ با آن‏ها در نمی‏افتاد.و چنین نبود که این‏ها با حافظ درافتاده باشند.اتفاقا حافظ شأن و موقعیت و احترام اجتماعی خوبی‏ هم داشت،ولی در غم خودش نبود،بلکه نگران ارزش‏های مهمی بود که به آلایش‏ کشیده شده بود.»15متأسفانه آقای خرمشاهی در کتاب اخیرش این برداشت را تغییر داده‏ است و رسالت حافظ را در حد وظیفه‏ی هنری تقلیل داده است.وی می‏گوید:«حافظ برای خود وظیفه‏ی هنری و سپس تا حدودی اخلاقی قائل است نه نقش سیاسی یا اصلاح‏گری سیاسی...کاش از این هم کم‏تر در سیاست روز دخالت کرده بود.»16ظاهرا در این کتاب،وی برداشت منفی و محدودی از سیاست دارد و سیاست را به معنی‏ تاج‏ستانی و یا دغل و حیله و چپاول مردم به کار برده است که در این صورت حافظ یک‏ شاعر ضد سیاست است.اما اگر سیاست را به معنی تدبیر امور جامعه و دخالت در سرنوشت خویش به کار بریم،مطمئنا حافظ یک شاعر سیاسی است.چون‏که او درباره‏ی‏ همه‏ی حوادث مهم شیراز شعر سروده است و دارای نقش مؤثری است.

ممکن است این سؤال مطرح شود پس مدایح حافظ چه گونه قابل توجیه است؟چون‏ درباره‏ی مدیحه‏سرایی حافظ و علل و دلایل آن بحث‏های مفصلی مطرح شده است از تکرار آن خودداری می‏کنیم.خوانندگان فرهیخته و حافظدوست ماهنامه‏ی حافظ می‏توانند برای اطلاع بیش‏تر به آن مأخذ مراجعه کنند.17

یادداشت‏ها:

(1)-حافظ شیرازی،دیوان حافظ،به تصحیح قزوینی-غنی،انتشارات اساطیر،تهران، چاپ چهارم،1371-همه‏ی شواهدی که در این مقاله ذکر شده است از این چاپ است و برای اختصار فقط به ذکر شماره غزل اکتفاء شده است.

(2)-عبد الحسین زرین‏کوب،از کوچه‏ی رندان،انتشارات‏ امیر کبیر،چاپ چهارم،1364،صص 93 و 103.

(3)-عین القضات همدانی،نامه‏ها،به اهتمام عفیف‏ عسیران،انتشارت بنیاد فرهنگ ایران،ص 216.

(4)-علی محمد حق‏شناس،مقالات ادبی، زبان‏شناختی،انتشارات نیلوفر،چاپ اول،1370،صص 169.

(5)-قبل از همه استاد زرین‏کوب در کتاب از کوچه‏ی رندان(چاپ اول 1349)به این موضوع توجه کرده است و در کنگره‏ی جهانی سعدی‏ و حافظ در سال 1350 در چندم قاله اشاراتی وجود دارد.ر.ک به به مقالاتی درباره‏ی شعر و زندگی‏ حافظ،به کوشش دکتر منصور رستگار فسایی،کنگره‏ی جهانی سعدی و حافظ،چاپ چهارم،1367،از جمله مقاله‏ی«مبارزه‏ی حافظ با ریا»،دکتر محمد شفیعی،در سال 1354 دکتر محمد جعفر یاحقی در مقاله‏ی«ریشخند حافظ»در نشریه‏ی دانشکده‏ی ادبیات و علوم انسانی،مشهد،سال 11،شماره دوم.

(6)- بهاء الدین خرم‏شاهی،حافظ،انتشارات طرح نو،1373،ص 308،در معرفی کتاب«حافظ اندیشه».

(7)- همان جا،ص 2.[برای تفصیل ر.ک.غنی،دکتر قاسم،تاریخ عصر حافظ،تهران،زوار،چاپ پنجم‏].

(8)- مصطفی رحیمی،حافظ اندیشه،نشر نور،1371،صص 9-10.

(9)-محمد جعفر یاحقی،مقاله‏ی‏ «ریشخند حافظ»ر.ک.به درباره‏ی حافظ چه می‏گویند،به کوشش جمشید مهرپویا،انتشارات‏ جان‏زاده،1367:ص 308.

(10)-مهین‏دخت صدیقیان،فرهنگ واژه‏نمای حافظ،انتشارات امیر کبیر، 1366،بسامد همه‏ی واژه‏ها را از این فرهنگ نقل کرده‏ایم.

(11)-محمد رضا شفیعی کدکنی،مفلس‏ کیمیافروش،انتشارات سخن،چاپ اول،1372،صص 4-103.

(12)-مصطفی رحیمی،همان،ص 212.

(13)-عبد الحسین زرین‏کوب،همان،صص 52 و 53،با اندکی اختصار.

(14)-همان جا7برگرفته شده از فصل‏ هشتم،ص 110 به بعد.

(15)-بهاء الدین خرمشاهی،حافظنامه،شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ‏ اول 1366،ص 31.

(16)-بهاء الدین خرمشاهی،حافظ،ص 63.

(17)-ر.ک.به بهاء الدین خرمشاهی، حافظنامه،ص 793 و حافظ،ص 63 و حافظ اندیشه،ص 219 و محمد معین حافظ شیرین سخن،به کوشش مهدخت معین،صدای معاصر،چاپ سوم،1375،ص 169.